

سهراب سپهری

هر کجا هستم باشم  
آسمان مال من است  
پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است  
چه اهمیت دارد  
گاه اگر می رویند  
قارچ های غربت



روزنامه



فریده یوسفی

دل شکستن شد مرامت، ناز می خواهم چه کار؟  
دست بردار از دلم، همراز می خواهم چه کار؟

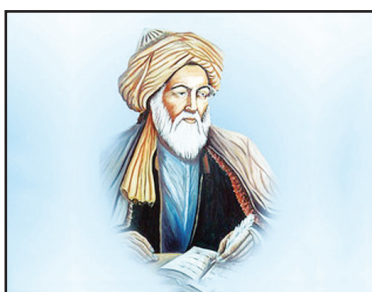
رعد و طوفانی شده در آسمان هستی ام  
با دو بال زخمی ام، پرواز می خواهم چه کار؟

زخمه بر جانم زدم از دوری ات من سالها  
تار من در هم شکسته، ساز می خواهم چه کار؟

تا که می خوانم به آوا، «ارغوان» و «سایه» را  
می نوازم شعرشان، «شهنواز» می خواهم چه کار؟

خواب شیرین پیر کشید از چشمم ای فرهاد دل  
بی صدای تیشه ات، آواز می خواهم چه کار؟

خواستی از عمق جانت، سر دهی فریاد عشق  
دستت اما رو شده، اعجاز می خواهم چه کار؟



سنایی غزنوی

عشق رخ تو بابت هر مختصری نیست

وصل لب تو در خور هر بی خبری نیست

هر چند نگه می کنم از روی حقیقت

یک لحظه ترا سوی دل ما نظری نیست

بسیار سمرهاست در آفاق ولیکن

دل سوز تر از عشق من و تو سمری نیست



پروانه گرداب

عاشق که باشی در نگاهت، زندگی زیباست  
دنیا بدون عاشقی، زندان بی فرداست

عاشق که باشی زیر باران اشک می ریزی  
چشمان خیس عاشقان، دریای نا پیدا است

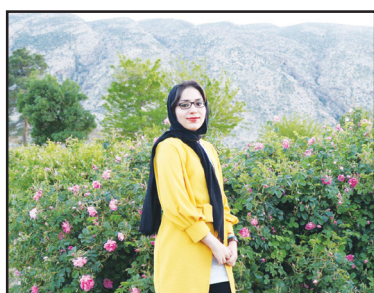
عاشق که باشی با نگاهت شعر می گویی  
شعر و غزل. هم با نگاه عاشقی شیواست

جام شراب عاشقان مستی ز غم دارد  
مستی ز جام عاشقی یک حس بی همتاست

عاشق که باشی، تا ابد، با درد می رقصی  
این قصه از آغاز، پایان خوشش پیدا است

نرگس اگر با غمزه اش دل می برد از ما  
چشمان تو جان را به یغما برد فرق اینجاست

پروا مکن از عشق، تا در شعله می سوزی  
پروانه بر آتش زد و خاکسترش سوداست



شیرین سلاهی

باش تا منظره ی عشق به پایان برسد  
دل شوریده به مقصودی و سامان برسد

باش تا ولوله ی مست بهاران وصال  
نرم نرمک هله خیزانه خرامان برسد

عشقبازی کن و مستانه در آویز که جان  
بیقرار است به بزم شب جانان برسد

عشوه جانانه کن ای غمزه گر مجنون گش  
که قرار است خبر تا به گلستان برسد

گل من باش که چون زمزمه ی صبح شود  
جام آخر ز می شاهد مستان برسد

باده نوشانه بیا ساغر و پیمانانه بدست  
مست و مستانه چنان نوبر بستان برسد



مسعود کریمی

بین من و تو، فراق خواهد افتاد

پرده زرخ نقاب خواهد افتاد

هر وقت کمر سینه دیوار زدم

آن حادثه اتفاق خواهد افتاد

۲

از صخره صدای های وهو، می آمد

از چشمه نوای گفتگو، می آمد

آواز خوش ترنم شر شر آب

انگار که از گلو ی او، می آمد

۳

عاشق شدم، اعتراف باید بکنم

دل پاک وز کینه، صاف باید بکنم

چشمم که به کعبه ی تنت می افتد

دور حرمت، طواف، باید بکنم



اشرف السادات کمانی

اسب سرکش، اگر آرام بگیرد خوب است  
عشق، از جام جهان کام بگیرد خوب است

خواب و مدهوش، پی اسب پریشان و چموش  
اگر این خواب، سرانجام بگیرد خوب است

کوزه بر دوش، روم تا که به آبی برسم  
لب خشکیده، لب جام بگیرد خوب است

در دل خاطره، اسبی بی من می آید  
هر قدم در ره خود گام بگیرد خوب است

در پسین نگاهم از تو غزل می گویم  
غزلم با تو که فرجام بگیرد خوب است



کیهان ژولیده انارکی

(یار اگر)

یار اگر زلف پریشان به سر شانه کند  
عاقلان را همگی یکسره دیوانه کند

لعل لبهای تورا چونکه ببوسد کیهان  
تا ابد شکر بر آن ساغر و پیمانانه کند

نرگس چشم خمار و خم ابروی کمان  
رخنه ای بر دل هر عارف فرزانه کند

گره از حلقه ی گیسوش اگر باز شود  
چاره ی درد دل محرم و بیگانه کند

باغ بستان و دمن بلبل خوش الحان را  
دم به دم شاکر آن دلبر دردانه کند

تیر مژگان سیاه و لب میگون نگار  
عاشقان را همگی راهی میخانه کند

دل (ژولیده) به یغما رود آخر روزی  
یار اگر زلف پریشان به سر شانه کند



علی معصومی زاده

منم که مجرم و رسوای یک عدد سبیم  
به جرم زندگی امروز تحت تعقیبم

خطا اگر زده سر، توبه کرده ام صدبار  
هزار چوب شکسته به پای تادبیم

زمین و آدمیان واعظند و می کوشند  
به ذکر پند وحدیثی برای تهدبیم

کمند غصه همیشه وبال گردنم است  
جهان حادثه دستی برای آسیبم

جدا نمیشود از من هراس افتادن  
منم چو سنگ بزرگی که در سرایشیم

**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس این شماره: سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی